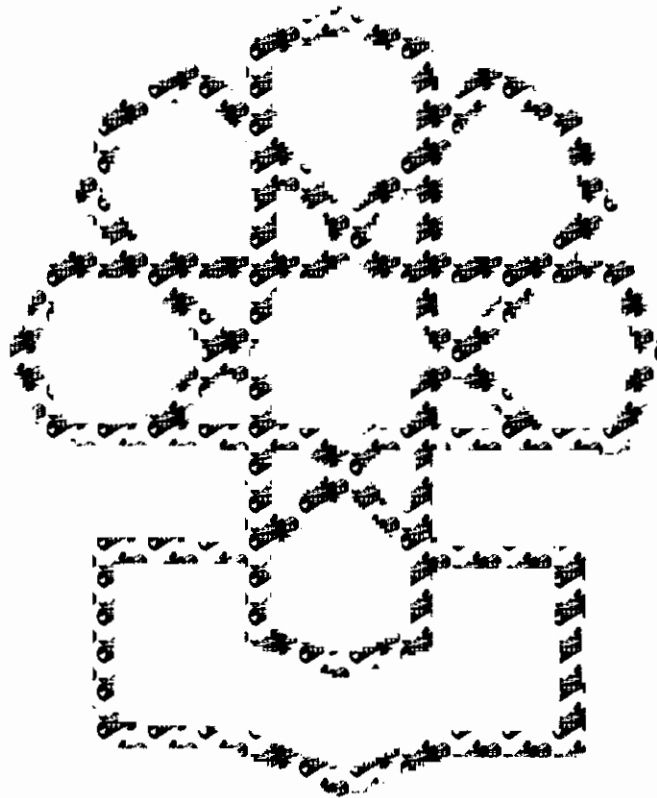




# دولت جهان سومی



معاونت پژوهشی  
اردیبهشت ۱۳۷۷

کار: دفتر مطالعات سیاسی

این مطلب برگردانی است از متن: The Third World State که بنا بر تقاضای  
حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای سید رضا اکرمی، نماینده محترم  
مردم تهران در مجلس شورای اسلامی تهیه شده است.

کد گزارش: ۴۱۰۳۲۴۴

## بسمه تعالی

### دولت جهان سومی

کد گزارش: ۴۱۰۳۲۴۴

#### ماهیت دولت جهان سومی

عملاً در روز استقلال چه اتفاقی می افتد؟ مراسم و جشنی برپا می شود، پرچم قدیمی پایین آورده شده، پرچم جدیدی برافراشته می شود و نماینده‌ای از دولت استعماری به طور رسمی «ابزارهای دولتی» را به جانشینی تعیین شده واگذار می کند. این اقدام نمادین بسیار دقیق نیز هست. در واقع آنچه زمامداران جدید دریافت می دارند حق - که معمولاً به وسیله انتخاباتی بیش از استقلال تفویض و توسط رژیم برکنار شده استعماری تأیید شده است - کنترل ابزارهای دولتی (به جای نهادهای واقعی) است که آن رژیم برای استفاده خود ایجاد کرده بود. بدین ترتیب این نهادها «دولت» را تشکیل می دهند و همین دولت است که به منزله کلید ساختار سیاست جهان سوم پدیدار شده است. دولت در چند کشور جهان سومی که به طور رسمی تحت سلطه استعمار نبودند نیز به واسطه روند مدرنیزه سازی سلطنتی که پیش از این به آن پرداخته شده، مرکزیت مشابهی پیدا کرده است و این مرکزیت در مناطقی چون امریکای لاتین که از تجربه استعمار در آنجا دیگر مدت ها گذشته، همچنان تداوم یافته است.

آنچه دولت جهان سومی را از همتایانش در سایر بخش های جهان متمایز می سازد تلفیق قدرت و آسیب پذیری آن است. از این دو عنصر، قدرت تاکنون آشکارتر بوده است. دولت در ابتدایی ترین معنا ساختار کنترل است و از آنجا که از محیطی استعماری سرچشمه گرفته که در آن اولین وظیفه تضمین فرمانبرداری و اطاعت از ملتی بیگانه - یا در محیط سلطنتی که نخستین فرمان کاهش خودمختاری و آزادی عمل زمامداران محلی - بوده، معمولاً به شدت سلسله مراتبی است. شبکه شطرنجی قدرت به واسطه یک رشته زیربخش های منطقه ای از پایتخت منشعب می شود که البته به ندرت (مثلاً در هند، نیجریه و برزیل) به خود مختاری محدود ذکر شده در اصول حکومت فدرال دست می یابند. مسئولیت عمده این شبکه حفظ نظم است و خدمتگزاران دولت - حاکم یا فرماندار محلی، نیروی پلیسی و دادگاه ها و در مواقع لزوم ارتش - عناصر برجسته در کل ساختارند. در مرتبه بعدی و بسیار نزدیک به آنها و در پیوند با آنها افراد و مؤسسه های هستند که با مدیریت اقتصادی دولت در ارتباطند و برخلاف آنچه به نظر می آید، به «توسعه» اقتصادی چندان علاقه ای ندارند. دولت جهان سومی همانند دولت استعماری که از دل آن برآمده، مجبور است خود را با استخراج منابع و ذخایر از اقتصاد داخلی و به ویژه از راه تجارت به وجود آمده از الحاق اقتصاد کشور به ساختار جهانی مبادلات پایاپای حفظ و اداره کند. در حالی که کارکردهای توسعه ای دولت غالباً ناکافی و ناهمگون است، و گاهی اصلاً دیده نمی شود، کارکردهای استخراجی آن همه جا حضور دارد. در پایان آن عناصری از دولت قرار دارند که مستقیماً به تأمین منافع شهروندان مربوط می شود نه خود دولت: آموزش و پرورش، بهداشت و سایر خدمات اجتماعی از این جمله اند. همگام با دولت افرادی می آیند که صاحب آند. این افراد در غالب موارد از فرهیخته ترین و زبان آورترین قشرهای جمعیت می آیند و اکثراً با آن گروه هایی از جامعه که پیش از این از بهترین موقعیت اجتماعی، ثروت و قدرت برخوردار بودند، در پیوند هستند.

دولت در دست آنها نه تنها منبع سود و منفعت است، بلکه ابزاری است برای دفاع از خود در برابر آشوب‌ها و نارضایتی‌های داخلی و نیز تا حدی در برابر نفوذ خارجی.

با وجود این دولت تک سنگ قدر قدرتی نیست که طرح فوق شاید به آن دامن زند. یک علت آن است که قدرت دولت جذاب و وسوسه‌انگیز است و رقابت بر سر کنترل آن قدرت خود دولت را تضعیف و متزلزل می‌کند. در هر کشوری، کنترل دولت یکی از مسائل محوری - و در واقع محوری‌ترین - سیاست آن کشور است؛ اما در جایی که دولت قدرت و ثروتی را در اختیار می‌گذارد که هیچ نیروی سازمان یافته دیگری در جامعه یک هزارم آن را هم نمی‌تواند تأمین کند، جنگ برای کسب قدرت دولتی بُعدی نامعقول و بیمارگون پیدا می‌کند. در حالی که در دولت‌های رسمی مارکسیستی و لنینیستی، دستیابی به چنین قدرتی منحصراً توسط خود دولت و حزب مربوط به آن هدایت می‌شود (گرچه حتی در آن صورت هم با آسیب‌های خاص خود همراه است)، کمتر پیش می‌آید دولتی جهان‌سومی توانسته باشد خود را به دم و دستگاهی اداری و خودکفا بدل نماید. کنترل دولت هدیه‌ای است که ممکن است بر سر آن رقابت و جنگ درگیرد که البته در می‌گیرد. در زمان قبل از استقلال و بلافاصله بعد از آن، بین حزب‌های رسمی سیاسی، با رهبران‌شان، برنامه‌های‌شان و حمایتی را که از سوی این یا آن قشر از جمعیت به شکل رأی یا گاهی با اقدام سیاسی مستقیم‌تر و خشن‌تر به دست آورده‌اند، جنگ در می‌گیرد. گاه به گاه، همین نظام به حیات خود ادامه می‌دهد. در بیشتر موارد، در عمل معلوم می‌شود که قادر به تاب آوردن موقعیتی نیست که در آن قدرت دولت به قدرت مهم‌ترین حزب سیاسی کشور مربوط است و در وضعیت مطلوب یا رقابیش را جذب می‌کند یا سرکوب می‌نماید. اما حتی در این صورت هم اساساً همان کشمکش رخ می‌نماید، یا خشونت‌آمیز و در خیابان‌های شهر که گروه‌های مخالف در صدد برمی‌آیند نیروهای خود را بسیج کنند، یا مخفیانه، وقتی که توطئه براندازی دولت حاکم را در سر می‌پرورانند یا حرکت‌های جناحی در درون خود دولت ترتیب می‌دهند؛ چه این راه چه آن راه، هدف کنترل دولت آنقدر جذاب است که نمی‌توان از آن رهایی یافت. در مورد دولت حاکم نیز همین امر صادق است، عزم دولت در حفظ بقای خود ممکن است با وابستگی روزافزون به رفاه و آسایش مسند قدرت و ترس از تلافی و انتقام مخالفان‌شان راسخ‌تر شود. بدین ترتیب گرچه دولت واسطه‌ای ساده در امر استخراج و کنترل است، جایزه‌ای است در رقابت سیاسی و وسیله‌ای که با آن کسانی که رقابت را برده‌اند می‌توانند جاه‌طلبی‌های خود را ارضا کنند و مخالفان خود را سرکوب نمایند. هنگامی که رقابت برای کنترل و در دست گرفتن دولت گسترش می‌یابد و بخش‌هایی از خود دولت را نیز دربر می‌گیرد، عنصر سومی وارد عمل می‌شود. حاکمی که از مخالفت مردم ترسی ندارد خیلی ساده ممکن است با یک کودتای نظامی سرنگون شود. درجایی که دولت نیرومندترین منبع قدرت منظم و متشکل سیاسی است، حکومت دولت، به وسیله دولت و برای دولت بسیار محتمل می‌شود و حتی زمامداری که مستقیماً از طرف کارگزاران خود دولت برای رسیدن به قدرت نشان نشده‌اند ممکن است به آن به‌عنوان آسان‌ترین و کم‌خطرترین راه اداره دولت توسل جویند. اما این امر به نوبه خود مشکلاتی را در مدیریت سیاسی هم در دستگاه اداری دولت، نظامی و غیرنظامی و هم در روابط بین دولت و جامعه پیش می‌آورد - که به بهترین وجه در فصل مربوط به رژیم‌های نظامی بررسی می‌شود.

اگر دولت را نتوان کنترل کرد. دست کم ممکن است آن را متزلزل کرد و برانداخت. یکی از ویژگی‌های دولت جهان‌سومی که مانع شکل‌گیری ساختار تک‌حزبی کنترل سلسله‌مراتبی می‌شود این است که سریع و

به آسانی جامعه در آن نفوذ می‌کند و آن را فرامی‌گیرد. دولت استعماری این اندازه نفوذپذیر نبود و عمدتاً به‌عنوان یک نهاد اداری خودکفا عمل می‌کرد، مسئول قوانین خود و پاسخگوی مافوق‌های خود بود و جامعه تحت حکومت تنها در پایین‌ترین سطح به واسطه نفوذ زمامداران محلی یا کارمندان آموزش یافته محلی، مترجمین یا نیروی پلیس در آن رخنه می‌کرد. این امر شدنی بود زیرا دولت بیگانه بود. حتی کارمندان محلی دولت پاسخگوی زنجیره دستوراتی بودند که مستقیماً از آن سوی مرزها می‌رسید و مجبور بودند به معیارهای آن گردن نهند تا مبادا موقعیت ممتازی را که دولت استعمارگر در اختیارشان گذاشته بود از دست دهند. بعد از استقلال اوضاع فرق کرد، گرچه بعضی بخش‌های اداری در کشورهایی چون هند یا غنا همچنان به معیارهای استعماری پای‌بند ماندند - که البته این بار به نفع‌شان تمام شد زیرا همین معیارها آنها را در قبال تقاضاهای اربابان سیاسی‌شان حفظ نمود. روی هم رفته، هرچند کارمندان دولتی بخشی از جریان سیاسی بومی بودند که با طبقه، کاست<sup>۱</sup> یا منطقه‌ای را که از آنجا آمده بودند شناخته می‌شدند بلافاصله از یک سو متهم شدند که برای منافع شخصی کار می‌کنند و از سوی دیگر در معرض تأثیر، ترغیب و تشویق بودند. گاهی اوقات، در واقع، کارمندان دولت خود را سخنگوی منافع سیاسی نشان دادند به ویژه زمانی که دولت نظامی سرکار بود و همه کانال‌های معمول ابرازات سیاسی عقب کشیده بودند و حتی ارتش را می‌شد به دو دسته «سیاسی‌ها» و «حرفه‌ای‌ها» تقسیم کرد. در نتیجه وقتی دولت خود انسجامش را از دست داد، مرز بین دولت و جامعه مبهم و نامشخص شد.

اما آنچه رخ نداد - و این هم در شخصیت و نقش دولت جهان سومی محوری است - ادغام دولت و جامعه بود به‌صورتی که بر سر یک رشته ارزش‌های مشترک به توافق برسند. این امر هم تاحدی میراث استعمار بود. آنجا که - در آفریقا یا در آسیا - دولت و افراد اداره‌کننده آن وارداتی بودند، شکاف بین جامعه بومی و ساختار سیاسی خارجی با جایگزینی مأموران محلی به جای استعمارگران از بین نرفت. دولت جدید اکنون ممکن بود با یک اقدام سیاسی تحت تأثیر قرار گیرد یا حتی واژگون شود اما به ندرت چیزی بود که بشود به آن وفادار ماند. چیزی شبیه این در دولت‌های حوزه کارائیب و بخش‌هایی از امریکای لاتین یافت می‌شد که در آنجا علاوه بر ساختار سیاسی، مردم نیز وارداتی بودند و همه چیز جز مرزهای کشور که در مناطق ساحلی دست کم توسط دریا تعیین می‌شد، مصنوعی و ساختگی بود. در بعضی دولت‌ها، چون جامائیکا و باربادوس، به نظر می‌رسد چنین جامعه تصنعی‌ای اجتماع ملی را با نهادهای سیاسی خاص خودش به وجود آورده (اگر چه از روی نمونه‌های کلان شهرها تقلید شده است). با این همه، دولت در اصل حافظ گروه سلطه‌گر مهاجر (به ویژه برده‌داران سفید پوست) بود و از آن به‌عنوان نهاد کنترل‌گر استفاده می‌شد. در جاهایی که اختلافات نژادی یا بین مهاجران سلطه‌گر و مردم بومی سلطه‌پذیر - نظیر بولیوی و پرو - یا بین گروه‌های رقیب مهاجر - در گویانا یا تا حدودی در ترینیداد - همچنان ادامه یافته است، دولت هنوز مستقیماً با افرادی در پیوند هست که آن را کنترل می‌کنند. افراطی‌ترین نمونه از این فرآیند آفریقای جنوبی است. حتی در آن دولت‌هایی که نظیر تایلند یا تیمور از استعمار گریخته‌اند، دولت غالباً با یک اجتماع مرکزی ملی در پیوند هست که نقش خود را بر مناطق حاشیه‌ای که ساکنین آن سایر افرادند دیکته می‌کند. نبود وحدت انداموار (ارگانیک) یا ارزش‌های مشترک بین دولت و جامعه - و صد البته تأثیرات گوناگون تغییرات اجتماعی و یکی‌سازی ساختار سیاسی و اقتصاد جهانی - اصلی‌ترین علت آسیب‌پذیری دولت

۱. Caste، طبقه، اجتماعی موروثی در هندوستان.

جهان سومی است. آسیب‌پذیری سیاسی چیزی بسیار متفاوت با صرفاً عدم کفایت و صلاحیت دولت است. دولت‌های جهان سومی در میزان توانایی‌های‌شان به شدت با هم تفاوت دارند بعضی، چون سنگاپور و کره جنوبی، هم اندازه هر کشور دیگری در جهان کارآمد و با کفایت هستند، اما بعضی، چون برمه یا اتیوپی، حتی قادر به کنترل قلمروی خود نیز نیستند. سایر شاخص‌های کفایت و صلاحیت دولت، نظیر سهم دولت در تولید ناخالص ملی یا درصد جمعیت شاغل نیز به همین ترتیب دولت‌های جهان سومی را میان بالاترین و پایین‌ترین در جهان درجه‌بندی می‌کند. آسیب‌پذیری، اما، به آن معنایی که در اینجا مدنظر هست در مستقیم‌ترین وجه در ضعف «مشروعیت و قانونی‌بودن» دیده می‌شود؛ مشروعیت یعنی تعهد گسترده و پایای عمومی به اشکال خاص نهاد‌های دولتی که رهبران سیاسی را برمی‌گزینند و حفظ می‌کنند. غیاب چنین مشروعیتی به نوبه خود به عدم امنیت و بی‌ثباتی دولت دامن می‌زند که گاه به وضعیتی حاد و بحرانی منجر می‌شود. فساد مشخص و سیاسی نیز از نبود ارزش‌های پذیرفته شده و قابل اجرای عمومی حکایت دارد. اما به هر حال دولت چارچوب اصلی عملکرد عمومی معرفی می‌شود: حاکمان مستبد و خودکامه و رهبران کودتا درصددند دولت را کنترل کنند و مأموران فاسد و رشوه‌خوار از آن سود می‌جویند. اگر دولت از کارکردهای سرکوب‌گرایانه و استخراجی خود دست‌کشد، هیچ‌کدام راه به جایی ندارند. نبود اتفاق نظر ارزشی در ضمن سرانجام حیات و بقای خود دولت را تهدید می‌کند که این امر شکست کامل و نهایی نظام سیاسی جهان سومی (یا شاید هر نظام دیگری) است. بعضی اوقات - همچون در کشور اوگاندا - دولتی که (علی‌رغم تفرقه داخلی) ظاهراً بسیار کارآمد و خودکفاست. ممکن است به علت قساوت و بی‌لیاقتی رهبر خود به زانو درآید. بعضی دولت‌ها، نظیر چاد، از همان ابتدا از ادغام بسیار تصنعی چند جناح ناهمخوان به وجود آمدند که تفرقه بین آنها به آسانی هدفی را که بر آن باهم رقابت می‌کردند، نابود نمود. در لبنان، توازن سیاسی تاحدی موفق اما آسیب‌پذیر داخلی با هجوم ارتش‌های فلسطینی، اسرائیلی و سوری که کشمکش‌های‌شان در نهایت اصلاً به لبنان مربوط نبود، از هم پاشید. دولت‌های دیگر بعضی به ناچار دوباره شدند نظیر پاکستان و بنگلادش یا متحد شدند نظیر ویتنام شمالی و جنوبی. روی هم رفته، اکثریت قریب به اتفاق دولت‌های جهان سومی به علت پیوند منافع داخلی و خارجی که حضورشان را امکان‌پذیر می‌سازد و بعدتر بیشتر مورد بررسی قرار می‌گیرد به حیات خود ادامه داده‌اند؛ اما این بقا و ادامه حیات بی‌تردید چیزی نیست که بتوان آن را درست و بدیهی فرض کرد.

همین آمیزه قدرت و آسیب‌پذیری - و به دنبال آن انفصال بین دولت و هرگونه ارزش‌های اجتماعی مشترک - به نوبه خود دلیل تقریباً همه جنبه‌های خاص سیاست‌های جهان سوم است و مابقی کتاب حاضر به یک معنا صرفاً کند و کاو همین امر است. نخستین پرسشی که مطرح می‌شود این است که اگر دولت مطابق با نمونه کلاسیک (و بدون تردید غربی) دولت ملی که در آن ساختار قانونی در نهایت با نوعی تعیین هویت ملی حفظ می‌شود، اداره نمی‌شود، پس چگونه اداره می‌شود؟ معمولاً دولت صرفاً با زور عمل نمی‌کند و اگر قرار باشد تنها یک مضمون کلی را در توضیح سیاست‌های گوناگون دولت‌های به شدت پراکنده به کار برد، آن مضمون «نظام نوین موروثی»<sup>\*</sup> است که در قسمت بعدی بررسی می‌شود. پرسش دوم این است که دولت چگونه ممکن است اداره شود؟ که البته این موضوع نظریه‌هایی نیست که دانشمندان علوم اجتماعی به کار می‌برند تا سیاست‌های جهان سومی را معنا کنند، بلکه نظریه‌هایی است که توسط رهبران دولت‌های جهان

\*. Neo - Patrimonialism.

سومی به منظور هدایت یا توجیه اعمال‌شان ابداع شده است. کاملاً طبیعی است که چنین نظریه‌ها، یا «ایدئولوژی‌هایی» - اگر این واژه مناسب‌تر به نظر می‌رسد - وضعیت ساختاری و بهره‌جویی‌های شخصی ابداع‌گران آنها را نشان می‌دهد؛ که در واقع جزئی از اهمیت‌شان است. اما علاوه بر نظریه‌ها یا ایدئولوژی‌های دولت استعماری، شیوه‌ای را که سیاست‌مداران در صددند موقعیت خود را و راه‌هایی را که پیش‌رو دارند معنا کنند همیشه راهگشاست و دست‌کم رهنمونی را برای آنچه واقعاً انجام می‌دهند در اختیار می‌گذارد. بنابراین آنچه آنها انجام می‌دهند - معضل مدیریت سیاسی - هسته اصلی فصول بعدی کتاب است: تثبیت و تحکیم رهبری، مدیریت یا سوء مدیریت روابط سیاسی داخلی، اقتصاد و ارتباط با دنیای خارج.

## نظام نوین موروثی و پیامدهای آن

### اشکال اقتدار

هم تشکیلات و هم مشروعیت دولت در معنای امروزی دست‌کم در اصول بر پایه آن چیزی است که وبر<sup>\*\*</sup> اقتدار عقلانی - قانونی<sup>\*\*</sup> توصیف می‌کند. پایه این اقتدار این است که افراد در موقعیت‌های دولتی بر هم‌مشریان‌شان دارای قدرت هستند و از آن قدرت مطابق با ساختاری دارای تعریف قانونی که به سمت هدف مورد پذیرش عام حرکت می‌کند، استفاده می‌کنند. آنچه عنصر «اقتدار» یا قدرت پذیرفته شده یا توجیه شده از نظر اخلاقی را مطرح می‌کند، این است که اهداف خود مورد پذیرش عامند و ساختارها نیز به منزله کارترین ابزار دستیابی به این اهداف پذیرفته شده‌اند. بنابراین آنچه برای عملی ساختن این ساختارها ضروری است انفکاک دقیق بین نقش‌های خصوصی و عمومی فرد است که در مفهوم «مقام و منصب» توضیح پذیر است. صاحب منصب در منصب خویش صرفاً به عنوان یک صاحب منصب عمل می‌کند، قدرتی را که منصبش در اختیار او گذاشته، به کار می‌گیرد و محدودیت‌هایی را که دارد نیز می‌پذیرد و با سایر افراد غیر شخصی و مطابق با معیارهای آن منصب برخورد می‌کند، خواه آنها مافوق او باشند. خواه زیر دست او یا «عامه مردمی» که با آنها سروکار دارد. اگر او به منصب دیگری منتقل شود، بلافاصله به همان شیوه‌ای که منصب جدید می‌طلبد تغییر رفتار خواهد داد، در همین حال، فردی که جایگزین او در منصب پیشینش شده رفتار سابق او را پیش خواهد گرفت. خارج از منصب، به وضعیت یک شخص خصوصی (حقیقی) برمی‌گردد که وظایف و بلندپروازی‌های شخصی دارد اما برای دستیابی به آنها قادر به استفاده از موقعیت عمومی (دولتی) خود نیست.

کاملاً روشن است که این نمونه آرمانی هیچ‌کجا کامل و بی‌نقص به دست نمی‌آید. اصلی‌ترین دلیل عدم دستیابی به آن این است که برخلاف غرایز طبیعی و انسانی مان است، از ما می‌خواهد تا جنبه‌های زندگی مان را به دو بخش کاملاً مجزای عمومی و خصوصی تقسیم کنیم، جنبه‌هایی که در غیراین صورت کنار هم قرار دارند. دولت در معنای امروزی - و اقتصاد معاصر زیربنای آن - تصنعی و ساختگی است و همین تصنع را در رفتار افرادی که آن را اداره می‌کنند می‌طلبد. بدین ترتیب «معضل» رفتار عمومی است نه شخصی و خصوصی و به همین دلیل است که هیچ دولتی تاکنون در حفظ موجودیت به کلی عمومی خود و جدای از منافع شخصی افراد شکل‌دهنده آن توفیقی نیافته است. علاوه براین، حتی اگر تشکیلات منطقی و عقلانی

• Weber, Max (1864-1920) جامعه‌شناس و اقتصاددان آلمانی.

\*\* Rational - Legal Authority.

اداری حفظ شود، ممکن است به اهداف دستگاه اداری یا رؤسای آن معطوف باشد نه اهداف عمومی که با عامه مردم مشترک است. با این همه طرح عقلانی - قانونی اهمیت محوری خود را از دست نمی‌دهد، زیرا تنها به واسطه همین نمونه ایده‌آل است که قدرت و اختیارات بی‌شمار دولت امروزی می‌تواند به شیوه‌ای کارآمد و در عین حال قانونی و مشروع به کار بسته شود. از این دیدگاه، شاید مشکل اساسی دولت جهان سومی - و به طور کلی تر سیاست جهان سومی - این باشد که در بیشتر موارد به شیوه عقلانی - قانونی عملکرد حتی نزدیک نیز نمی‌شود.

این ناکامی در یک سطح در قانون اساسی رسمی دولت که باید، در اصول، چارچوب نهایی قانونی‌ای را تصریح نماید که به واسطه آن رفتار عقلانی - قانونی تعریف شود رخ می‌نماید. بنابراین ناکامی در حفظ و وفاداری به یک قانون اساسی آسان‌ترین راه سنجش ناکامی در حفظ یک رشته نهادها و اهداف دولتی توافق شده‌ای است که به واسطه آن بتوان به آنها دست یافت در دولت‌های استعماری سابق، قانون اساسی به جا مانده از استقلال به ندرت مدتی طولانی مورد استفاده قرار گرفته است، گرچه استثنائاتی هم به ویژه در کشورهای حوزه کارائیب بوده که عمر طولانی قانون اساسی در آنجا به نوعی نظم و ثبات سیاسی را نشان می‌دهد. غالب اوقات، و به ویژه در آفریقا، به سرعت قانون اساسی تغییر یافته تا با نیازهای دولت‌های وقت متناسب شود و به همین آسانی هم توسط جانشینان‌شان تعویض یا ملغی شده است. از بعضی لحاظ، قانون اساسی استقلال، توازن قدرت را نشان داده که ناسازگار با خود عمل استقلال بوده است، زیرا نقش اصلی را در تدوین و تنظیم آن قدرت استعماری گذشته بازی کرده که (به ویژه در مستعمره‌های بریتانیا) غالباً به تقاضاهای مخالف و اقلیت که رژیم جدید به سرعت آنها را لغو کرده، حساسیت نشان داده است. قانون اساسی جدید بومی - که شاید انتظار می‌رود واقعیات ساختار داخلی قدرت را منعکس سازد - به ندرت خیلی بهتر از آب در می‌آید. آشوب‌ها و شورش‌های مربوط به قانون اساسی به دفعات حتی در دولت‌هایی که استعمار مستقیم را هرگز تجربه نکرده‌اند یا دیگر از آن زمان، خیلی گذشته است نیز ادامه یافته است. در تنها سه دولت از بیست دولت امریکای لاتین، یک قانون اساسی یکسره از سال ۱۹۶۰ کارآمد و قابل اجرا باقی مانده در حالی که دولت‌های ریشه‌دار و رسمی غیراستعماری نظیر تایلند یا ترکیه قانون اساسی خود را در طول چهل سال گذشته، هر دو سال یا کمتر تغییر داده‌اند یا به حال تعلیق درآورده‌اند. در جایی که یک قانون اساسی در مدتی طولانی قابل اجرا باقی مانده است مثلاً در آفریقای جنوبی یا در لیبی قبل از سال ۱۹۸۰، غالباً به این علت بوده که در واقع وسیله‌ای برای تنظیم و اداره رقابت داخلی گروه کوچک برگزیده‌ای بوده که قدرت به تمامی در دست آنها بوده است.

آزمایش دیگر اقتدار عقلانی - قانونی در رفتار صاحب منصبان دولتی و به ویژه دادگاه‌ها و دستگاه اداری قرار دارد. آزمون حاضر نسبت به آزمون تداوم قانون اساسی کمتر دشواری دارد، زیرا به تشکیلات داخلی دولت می‌پردازد نه به کل ساختار نظام سیاسی. «دست به عصا راه رفتن و مطابق قانون عمل کردن» به نوعی مورد توجه مقامات اداری است و آنها را در برابر فشارهای خارجی حفظ می‌کند. اما بی‌تردید مواردی را می‌توان شاهد آورد که هم مقامات اداری و هم ساختارهای اداری در مجموع صادقانه و کارآمد مطابق با قوانین‌شان عمل می‌کنند، در حالی که قضات به ویژه گاهی اوقات شهادت حیرت‌انگیزی در مقاومت در برابر فشارهای سیاسی نشان می‌دهند. با این همه اکثریت قریب به اتفاق بررسی‌های انجام شده درباره دستگاه اداری جهان سومی به این نتیجه کلی دست یافته‌اند که معیارهای رسمی عقلانی - قانونی در

تشخیص رفتارشان کاملاً نابسند است.<sup>۱</sup> به دنبال آن همه قید و شرط برای محققینی که این رفتار را بررسی می‌کنند تا آن را در برابر نمونه سخت ایده‌الی قرار دهند که در هیچ کجای دنیا (و برای مثال حتی در ایالات متحده) محقق نشده است، هنوز هم خیلی شگفت‌انگیز نیست که اشکال صنعتی نهادهای دولتی غربی در دولت‌های جهان سومی قابل پیاده‌شدن نیست و نمی‌توان انتظار داشت که همان‌طور عمل کنند که در جوامعی با ارزش‌ها، اقتصاد و الگوهای پیشرفت تاریخی کاملاً متفاوت جواب می‌دهند.

از دهه ۱۹۵۰ به بعد، بعضی از تلاش‌های اولیه در تحلیل ساختارهای اقتدار در دولت‌های جهان سومی از نمونه ایده‌ال دیگر ویر، اقتدار بر پایه جذب<sup>۲</sup> استفاده کردند. جذب<sup>۳</sup> - که بیشتر از همه در نمونه رهبران مذهبی دیده می‌شود - شکلی از اقتدار است که در فرد ذاتی و فطری است و او به واسطه راه و روش خویش مفهوم جدیدی از اقتدار را به نمایش می‌گذارد. هرچند که ممکن است مؤلفه‌های سازنده آن از تجربه‌های پیشین به دست آمده باشد و در نهایت، اگر موفقیت‌آمیز باشد، به شکلی جدید و نهادینه درآید.

جذب<sup>۴</sup> مفهومی مناسب رهبران ملی بود که در اوج شهرت و محبوبیت بودند و شاید پژوهشگران بعد از دوره استعمار با شور و هیجان زایدالوصف چنین واژه‌ای را در توصیف آنها به کار بردند. بدون تردید، رهبران جدید مظهر احساسات شدید زمان بودند و بعضی بعد از استقلال جنبه‌های ماندنی ایدئولوژی‌ها و نگرش‌های خود را به دولت‌هایشان منتقل کردند. با این همه، جذب<sup>۵</sup> پایه‌ای ضعیف‌تر از آن بود که بتوان تحلیلی کلی از اقتدار سیاسی بر آن برپا کرد حتی در آن دولت‌هایی که رهبر شایسته‌ای را می‌توان شناسایی کرد - و البته بعضی رهبران سخت‌ناشایسته، چون مارکوس در فیلیپین، نیز مورد تحسین و تمجید قرار گرفته‌اند. این ایده عملاً با براندازی کوامه نکروما<sup>۶</sup> یکی از رهبران نمونه «دارای جذب<sup>۷</sup> جادویی» - در غنا در فوریه سال ۱۹۶۶ منسوخ شد و با عکس‌هایی از اهالی شادمان غنا در حال نابود ساختن مجسمه بزرگ مردی که زمانی او را منجی خود می‌دانستند، مدفون گشت.

در یک بازنگری، ایده جذب<sup>۸</sup> شاید در بهترین وجه کوششی قلمداد شود برای دست و پنجه نرم کردن با اشکال متفاوت سیاست که وقتی گروه‌های جدید اجتماعی با سرعت به جریان سیاسی می‌پیوندند، رخ می‌نمایند. آنچه رهبران ملی‌گرا و استقلال‌طلب را از سیاست‌مداران «عادی‌شده» سرگرم در اداره نظام موجود متمایز می‌سازد، موقعیت خاصی است که در آن کار می‌کنند نه ویژگی ذاتی و شخصی آنها - گرچه بسیج گروه‌های جدید غالباً سطحی از رهبری شخصی و فردی را می‌طلبد که در شهرت و محبوبیت خود رهبر منعکس است. دقیقاً همین جریان بسیج عمومی در سایر موقعیت‌هایی که منجر به رهبری «پرجذب» می‌شود نیز آشکار است. یکی از روشن‌ترین نمونه‌ها جوان پرون<sup>۹</sup> در آرژانتین بین سال‌های ۱۹۴۳ و ۱۹۵۵ است - نمونه نادری که رهبری نظامی توده مردم را به دنبال خود کشاند. جمال عبدالناصر در مصر بعد از سال ۱۹۵۲ نمونه دیگری است. اما رابطه بین «جذب» و بسیج عمومی بیشتر از همه در رهبران انقلابی نظیر کاسترو در کوبا یا مائوتسه تونگ در چین نمود دارد. هرچند، کاملاً روشن است که به‌عنوان رویکردی کلی به ساختار اقتدار در دولت‌های جهان سومی، رهبری پرجذب<sup>۱۰</sup> کافی نیست و ارزش احیای مجدد را ندارد.

می‌توانیم پیشتر رفته، سومین نمونه از اقتدار را در نظریه‌های وبر یعنی نظام موروثی<sup>۱۱</sup> را بررسی کنیم.

۱. Charismatic Authority.

۲. Kwame Nkrumah.

۳. Juan Peron.

۴. Patrimonialism.

ویژگی‌های شاخص نظام موروثی، در مقایسه با روابط عقلانی- قانونی این است که اقتدار به شخص انسانی نسبت داده می‌شود نه یک صاحب منصب و در مقایسه با جذبه، این است که شخص در یک نظام سیاسی و اجتماعی به شدت قوام یافته است. چنان‌که از واژه برمی‌آید مفهوم اقتدار زیربنایی آن از نوع اقتدار پدر نسبت به فرزند خویش است- مفهومی که پیوسته در بیانات پادشاه سنت‌گرایی چون هیلی سلاسی\* در اتیوپی تکرار می‌شد- و محیطی که در آن یافت می‌شود عموماً فئودالی است. در نظامی که با منطق موروثی نگه‌داشته می‌شود، آنانی که در سلسله مراتب سیاسی در پایین جای دارند، به آن معنای مأمورانی با اختیارات مشخص و وظایف ویژه، زیردست نیستند، بلکه بیشتر حکم غلامان، خراجگزاران یا خدمتکارانی را دارند که موقعیت‌شان بسته به رهبری است که به او اعلام وفاداری کرده‌اند. نه رهبر و نه پیروان هیچ یک قدرت و اختیارات مشخص و تعریف شده‌ای ندارند، زیرا آنچه اهمیت دارد میزان قدرت نیست، بلکه این است که از طرف و به نفع چه کسی آن را به کار می‌بندند. نظام در مجموع با سوگند وفاداری یا با پیوندهای خویشاوندی (غالباً نمادین و دروغین) حفظ می‌شود نه با سلسله مراتبی از مقام‌ها و وظایف اداری و اجرایی. برای مثال وقتی فرمانده ارتش اتیوپی، چون امپراتور یوهانس\*\* در جنگ با مهدیست‌ها\*\*\* در متما\*\*\*\* در سال ۱۸۸۹، کشته شد. فرماندهی به طور خودکار به مقام دوم بعد از او واگذار نشد؛ بلکه کل ارتش متلاشی و اینجا و آنجا پراکنده شد. منطقی که ارتش را تشکیل داده بود، از بین رفته بود و ارتش جدید تنها در صورتی شکل می‌گرفت که فرد دیگری اقتدار جداگانه خویش را به وجود آورد.

البته، دولت‌های جهان سومی نظام‌های فئودالی نیستند، حتی اگر چنین توصیفی را بتوان در مورد امپراتوری قدیم اتیوپی به کار بست، اما اینجا و آنجا ردپای نظام موروثی دیده می‌شود. برای مثال هر پادشاه جدید سعودی کاخ خود را می‌سازد و کاخ پادشاه پیشین را رها می‌کند. اما آنچه آنها را می‌شناساند نظام نوین موروثی است، شکلی از تشکیلات که در آن روابطی از نوع ارثی و موروثی بر نظام سیاسی و اداری حاکم است نظامی که به طور رسمی بر پایه طرح عقلانی- قانونی ساخته می‌شود.<sup>۲</sup> صاحب منصبان مقامی را در تشکیلات اداری با اختیاراتی که رسماً مشخص و تعریف شده، به دست می‌آورند، اما تا آنجا که می‌توانند از آن اختیارات نه به عنوان خدمتی عمومی بلکه مایملک شخصی استفاده می‌کنند. روابط با سایرین نیز به الگوی موروثی ارباب و نوکری شبیه است نه به الگوی عقلانی- قانونی زیردست و بالادست و بر همین قیاس رفتار شخص شأن و مقام شخصی را به نمایش می‌گذارد نه وظایف رسمی را. کارمند پستی که کارش را نیم ساعت زودتر تعطیل می‌کند و ظاهراً هیچ دلیلی بهتر از این ندارد که می‌خواهد مردم منتظر خرید تمبر را اذیت کند و رئیس دولتی که مصر است همه وزیرانش و مقامات عالی رتبه هنگام سفر خارجی او برای بدرقه در فرودگاه حاضر شوند، هر دو اساساً یک کار را انجام می‌دهند: ثابت می‌کنند که رابطه بین آنها و مشتریان‌شان یا زیردست‌های‌شان به خاطر شخص خودشان است. تبعات همین رویکرد، کار عادی و روزمره مدیریت دولت را مختل می‌سازد. فقط موضوع این نیست که صاحب منصبان با تصور این که سمت و مقام‌شان مایملک شخصی است، از آنها برای رشوه گرفتن یا به کار گماشتن خویشاوندان خود استفاده می‌کنند، گرچه همین موضوع تحت عنوان فساد بعدتر گذرا بررسی خواهد شد. مشکلات خاص و ویژه‌ای

\*. Haile Selassie.  
 \*\*. Yohannes.  
 \*\*\*. Mahdists.  
 \*\*\*\*. Metemma.

نیز در زمینه تفویض اختیارات وجود دارد. مافوق تصور می‌کند که حق دارد شخصاً در هر موضوعی که در قلمرو و حدود اختیارات او باشد دخالت کند و بدون توجه به هرج و مرجی که ممکن است به وجود آورد، این کار را می‌کند. زیردستی که بدون ارجاع به بالا سرخود تصمیم می‌گیرد، ممکن است بی‌اعتنا و بی‌احترام به اقتدار رئیس خویش شناخته شود - زیرا مستقل از او دست به کاری زدن به طور ضمنی به مبارزه طلبیدن اوست. هنگامی که رئیس در سفر است، به ویژه وقتی رئیس، رئیس دولت باشد - تصمیم‌گیری‌ها به بازگشت او منوط می‌شود. اگر او به تصمیم‌گیری تمایلی نداشته باشد، کل نظام به حال رخوت و سستی فرو می‌رود که تنها راه نجات آن شاید سرنگونی او و جایگزینی رئیسی جدید است که به سرعت روال امور را در دست گیرد. در زمینه یک نظام موروثی، همه این ویژگی‌ها در خدمت حفظ یک مرجع قدرت و اقتدار منفرد و مشروع است.

نظام نوین موروثی همانند جذبه یا عقلانیت - قانونیت، نمونه‌ای کامل و آرمانی است که هم در دولت‌های جهان سومی و هم در جاهای دیگر به درجات مختلف به تحقق پیوسته است. اما دلایل فراوانی را می‌توان ذکر کرد که چرا عمده‌ترین نمونه در جوامع جهان سوم است. اول از همه، عدم تمایل طبیعی انسان به تمایز بین خود شخصی و خود رسمی با شکل‌های متعارف سازمان اجتماعی در جوامع بیش از استعمار همخوانی دارد. نظام نوین موروثی صرفاً بقایای نظام فئودالی نیست. نظام نوین موروثی ویژگی جوامع قبیله‌ای که در آن وفاداری به خویشاوندان یک ارزش عمده اجتماعی است و جوامع متکثر چون دول مهاجرپذیر دنیای جدید که در آن شأن و هویت با گروه نژادی یا موقعیت در یک سلسله مراتب اجتماعی شبه طبقاتی تعیین می‌شود، نیز هست؛ و یکی از دلایلی که هنوز در سیاست‌های نژادی ایالات متحده به حیات خود ادامه می‌دهد، همین است. در زیر ظاهر دولت امروزی، همین اصول همچنان وجود دارند و به ویژه در رفتار عامه غیرنخبه مردم آشکار است: این که به سرعت هواخواهان مدعی، مقام اداری با سیاست‌مدار موفقی را احاطه می‌کنند یا سواستفاده یک مقام رسمی از مقام خویش به عنوان رفتارهای متعارف پذیرفته می‌شود و تنها اگر در جهت منافع کسی غیر خود باشد محکوم می‌شود، همه حکایت از همان اصول دارند. علاوه بر این، تصنع جوامع ملی و الحاق جامعه به اقتصاد فراگیر جهانی به از بین رفتن حس ارزش‌های مشترک کمک می‌کنند و از این رو غیرمستقیم به نظام نوین موروثی دامن می‌زنند که به راحتی به شکلی ابزاری تغییر می‌یابد که در آن ملاحظات صریح منافع شخصی و معامله بر سر منافع کم‌کم جایگزین تعهدات دو جانبه‌ای می‌شود که ویژگی نظام موروثی در شکل اصلی یا سنتی آن بود، فساد و مناسبات حامی - وابسته دو زمینه به هم مربوطی است که این امر در آنها به خوبی روشن است.

## فساد

فساد استفاده از قدرت و اختیارات عمومی به منظور دستیابی به اهداف شخصی و خصوصی است. بنابراین مفهوم فساد تمایز بین عمومی و خصوصی را که اساس نمونه آرمانی و براز اقتدار عقلانی - قانونی را تشکیل می‌دهد، در خود دارد. در نظامی به واقع موروثی، ایده فساد فی‌نفسه معنی ندارد. زیرا آن تمایز اصلاً مطرح نمی‌شود: اختلاسی وجود ندارد زیرا درآمد شخصی حاکم همان درآمد دولت است. تبارگماری\* وجود ندارد زیرا معیاری برای انتصاب جزالتفات و عنایت حاکم وجود ندارد. اما در نظام نوین موروثی از آنجا که

\* Nepotism، انتصاب خویشاوندان در پست‌های مهم.

نظام خود به طور رسمی بر اصل عقلانیت - قانونیت بنا شده، فساد مطرح می شود. فساد را نمی توان - اگر بتوان چنین بیان کرد - با اعلام این که دولت به هر حال دولتی موروثی است و از این رهگذر می توان عایدات دولت را برای استفاده شخصی به جیب زد منسوخ کرد یعنی همان کاری را که عملاً بوکاسا\* رئیس جمهور جمهوری آفریقای مرکزی در سال ۱۹۷۶ انجام داد، او خود را امپراتور اعلام کرد و همه دارایی های اقتصاد ملی را صرف مراسم تاجگذاری خویش نمود. دولت امروزین به اشکال سازمانی وابسته است و بر به کارگیری و بهره مندی از قدرت و اختیارات تأکید دارد که لازم است در نهایت اگر قرار است مشروع باشد بر اساس عقلانیت - قانونیت باشد. در همه دولت ها به علت تصنعی بودن ذاتی تمایز بین عمومی و خصوصی که پیش از این اشاره شد و دشواری نظارت بر مقامات حتی در نظام های بسیار مسئولیت پذیر و پاسخگو تا حدی از اختیارات سوء استفاده می شود. اما خطر فساد وقتی زیاد است که این تمایز اصلاً به رسمیت شناخته نمی شود، وقتی که مقام دولتی به عنوان راهی برای کسب قدرت و ثروت شخصی پذیرفته می شود. چون همیشه هنگام بحث درباره نمونه های ایده آل نباید یک مدل اسمی و صوری را به منزله واقعیتهای تجربی و قابل اعمال در همه دولت های جهان سومی تلقی کرد دولت ها هم نسبت به یکدیگر متفاوتند و هم در طول زمان تغییر می کنند، در حالی که در کشوری چون بریتانیای کبیر تمایز بین عمومی و خصوصی در طول مدتی حدود سیصدسال، از اوایل قرن هفده تا اواخر قرن نوزده، به واسطه ملاک و میزان هایی تعیین شده است، ملاک هایی که به تدریج محدوده رفتار قابل قبول عمومی را مشخص کردند. شکی نیست که فساد معضلی قابل ملاحظه ای در تقریباً سرتاسر جهان سوم است و در نمونه های حاد به گونه ای است که نظام دولتی به خاطر اغراض شخصی و دستیابی به ثروت شکل می گیرد که آن را حکومت دزدان می نامند فساد را نمی توان به شکلی پذیرفتنی و قابل قبول تنها به نقاط ضعف اخلاقی افراد صاحب منصب نسبت داد - گرچه شاید ضابطه های اخلاقی به درستی افرادی را که در نظامی مفروض با صداقت رفتار می کنند از رشوه خواران متمایز سازد. پدیده ای عمومی توضیحی جامع و عمومی می طلبد و ایده نظام نوین موروثی در مناسب ترین وجه آن را بیان می کند.

یکی از دلایلی که غالباً برای چشمگیر بودن فساد در جهان سوم ارائه می شود، این است که رفتار سیاسی مبتنی بر ارزش های فرهنگی به جا مانده از نظام گذشته موروثی تا امروز ادامه یافته است. از چند جهت، این استدلال قانع کننده است. برای مثال هدیه و پیشکشی دادن در جوامع دارای نظام موروثی کاری عادی و عمومی است. وقتی رئیسی یا شخص مسئولی از روستایی بازدید می کند یا وقتی مشاجره ای برای قضاوت پیش قاضی آورده می شود، اهدای هدیه - معمولاً از مواد خوراکی - به شخص ذی نفع کاری عادی و متعارف است. در نظام خراج و خراجگزاری، این هدیه درک و شناخت اقتدار شخص دریافت کننده را نشان می دهد و به هیچ وجه بیانگر سرکشی و تحقیر نیست. حتی در جوامع دارای نظام موروثی، این کار ممکن است وسیله ای دانسته شود که به زبان مارکس طبقه حاکم مازاد تولید را از تولیدکنندگان می گیرند. در دولت به معنای امروزی، اما، به سادگی رشوه دهی از یک سو و اخاذی از سوی دیگر تعبیر می شود. اصل ریشه دار و قدیمی حمایت متقابل در میان اعضای خانواده ایلی، اهالی روستا، طایفه یا سایر گروه های اشتراکی نیز همین گونه است. واکنشی کاملاً عملی و کارکردی به عدم امنیت اقتصادی و سیاسی در کشاورزی به آسانی به تبار گماری یا شکلی از اخاذی از پایین تبدیل می شود که در آن عضوی از جامعه که در دنیای مدرن خوب پیشرفت کرده تحت شدیدترین فشارهای اجتماعی قرار می گیرد تا از موقعیت خویش به نفع کسانی استفاده

\*. Bokassa.

کند که احساس می‌کنند بهره‌گیری از خدمات او حق مسلم و موجه‌شان است.

با وجود این اگر به نقش اساسی ساختار دولت جهان سومی توجه نشود، این توضیحات سستی برای وجود فساد به راحتی به بهانه و توجیه تبدیل می‌شود. نامعقول و دور از انصاف است که انتظار داشت ارزش‌های عقلانی - قانونی بدون هیچ ساز و کار عملی برای اعمال آنها میان مقامات و صاحب منصبان دولتی گسترش یابد و مشکل اولیه در اینجا همانا ضعف پاسخگویی حاکمان به مردم است. در این راستا، بعضی جنبه‌های مربوط به قانون اساسی به ویژه ناتوانی بیشتر کشورها در ایجاد دولتی دمکرات و آزادمنش که (برای تمامی اشتباهات‌شان) پاسخگو و مسئولیت پذیر باشد، در فصل بعدی بحث خواهد شد؛ اما این موارد بر اساس نکاتی کلی‌تر است که به خود دولت و روابطش با نظام بین‌المللی مربوط می‌شود. اول از همه، وقتی گروهی از برگزیدگان جامعه که آموزش غربی فرا می‌گیرند و به مشاغل پردرآمد و مدرن روی می‌آورند، فاصله اجتماعی به وجود می‌آید که غالب اوقات با فاصله فیزیکی نیز همراه است زیرا آنها به شهرهایی می‌روند که بتوانند از زندگی مناسبی برخوردار باشند و حتی درون شهرها خود را در مناطق مسکونی جداگانه‌ای محصور می‌کنند. اگر چه جوامع مهاجرتی دنیای جدید فاقد تمایز بین بخش «سستی» و «مدرن» هستند، اما واقعیت این است که نابرابری‌های درآمدی مثلاً در امریکای لاتین بیشتر از هر جای دیگری به چشم می‌خورد و بدین ترتیب آن عدم تمایز به نوعی جبران می‌شود. بنابراین مسئولیت پذیری و پاسخگو بودن را عمدتاً باید طبقه ممتاز جامعه میان خودشان به دست آورند. دوم این‌که، دولت نابرابری شدید و نهادینه شده‌ای در تقسیم قدرت و اختیارات پدید می‌آورد. دولت فی‌نفسه نه تنها کاملاً سلسله مراتبی است، بلکه با قدرت‌های هم ارز نظیر آنچه در توسعه دولت‌های لیبرال غربی، کاپیتالیسم و بخش خصوصی به وجود آورد نیز بازمینی نمی‌شوند. مشکلات مشابه‌ای البته در سازمان سیاسی دولت حزبی بلوک شرق نیز یافت می‌شود. مادام که مقامات و صاحب منصبان از طریق مسئولان مافوق خود مورد بازمینی و نظارت قرار نگیرند، حتی کارمندان جزء دولت - پلیس راهنمایی رانندگی، برای مثال - می‌توانند از سهم اندک‌شان از قدرت دولتی برای افزایش درآمدها استفاده کنند. کارمندان و مأموران دون پایه دولت غالباً حقوق و دستمزد بالایی ندارند و همین حقوق اندک‌شان هم ممکن است مثلاً به علت نبود بودجه نامرتب پرداخت شود؛ آنها مابقی را از طریق مردم جبران می‌کنند. در سطحی بالاتر سیاست مداران رده بالا غالباً احساس می‌کنند شأن و کارشان زندگی تجملی و پرزرق و برقی را می‌طلبد که طبعاً خارج از میزان حقوق‌شان است یا باید رشوه‌خواری کنند یا این‌که شاید موقعیت دولتی‌شان فرصت‌هایی را برای کسب سود مشروع و قانونی در بخش خصوصی فراهم آورد. هندوستان از این نظر نادر است زیرا اصول اخلاقی مبتنی بر ریاضت و زهد دارد که افراد مقتدر را قادر می‌سازد تا به واسطه فقر شأن و مقام به دست آورند. اما غالب اوقات به ویژه در آفریقا مال و ثروت مخفی نمی‌شود، بلکه مدام به رخ همگان کشیده می‌شود.

نظارت و کنترل دقیق و کارآمد فساد امری دشوار است. گاهی رئیس دولتی چون دکتر بندا\* در مالای\*\* -فرمانروای مطلق با اصول اخلاقی خشک و انعطاف‌ناپذیر - قادر است معیارهای خود را به زیر دست‌هایش بقبولاند. غالب اوقات، اگر چه سخنان رئیس دولت پر از توصیه و سفارش است، جزئی از لفاظی‌های مرسوم تلقی می‌شود و هیچ‌کس آنها را خیلی جدی نمی‌گیرد. کلیشه معمول که در آن رهبر صادق و درستکار تلقی می‌شود و وزیرانش فاسد و رشوه‌خوار، نه تنها اقتدار اخلاقی مضاعفی را در اختیار رهبر

\*. Dr Banda

\*\* Malawi

می‌گذارد، بلکه بدین وسیله او می‌تواند دیگران را کنترل نماید؛ هر زمان که بخواهد از دست کسی به هر دلیل خلاص شود، فساد دستاویز خوبی است. احتمال این که به دنبال کودتایی نظامی فرد مورد بازخواست قرار گیرد و برای ادای توضیحات فرا خوانده شود بیش از یک خطر غیرقطعی آن هم برای تعدادی از افراد صاحب نام نیست، در واقع عدم امنیت ممکن است در زمانی که اوضاع هنوز آرام است انگیزه‌ای برای جمع‌آوری پول و ثروت باشد. حکومت‌های نظامی همیشه با شعارهای فراوان در باب صداقت و کارایی به قدرت می‌رسند، اما حتی اگر در آن زمان به آن باور داشته باشند - که بیشتر هم همین طور است - به ندرت مدتی طولانی در دولت به این روند ادامه می‌دهند. نظامیان هم بالاخره بخشی از همان سازمان سیاسی دولت را تشکیل می‌دهند که سیاست‌مداران و مقامات اداری غیر نظامی؛ از همان طریق حکومت می‌کنند و از نابرابری‌های ساختاری ذاتی در آن سود می‌برند. یکی از غم‌انگیزترین صحنه‌ها در ادبیات افریقایی در کتاب زیبارویان هنوز به دنیا نیامده‌اند\* نوشته آبی کوی آرما\*\* آمده است، مأمور پلیسی که بلافاصله بعد از سقوط ارتش و نیروی پلیس رژیم فاسد نکروما در جاده مسدودی نگرهبانی می‌دهد، با انگشتش به دهانش اشاره می‌کند تا با ایما و اشاره نشان دهد رشوه قبول می‌کند؛ شرایط ریشه‌دار ساختاری تنها با تغییری ساده در دولت عوض نمی‌شود.

علت دیگر حضور چشمگیر فساد را در روابط خارجی دولت جهان سومی باید جست. در یک سطح، بسیاری از منافع حاصله از فساد خارجی هستند، نظیر کالاهای مجلل مصرفی یا سفرهای خارجی و تحصیل در خارج. بدون دسترسی به بازار جهانی معمولاً کار زیادی نمی‌توانید با پول انجام دهید جز این که با آن برای خود حمایت سیاسی فراهم آورید. در سطحی دیگر، تماس‌های بین‌دولت‌های جهان سوم و اقتصاد بین‌الملل فرصت‌های سودآوری را برای فساد و رشوه‌خواری فراهم می‌آورد که (گرچه سرانجام جامعه داخلی از آن ضرر می‌بیند) نسبت به باج‌خواهی مستقیم از ملت خود کمتر آشکار است و کمتر صدایش در می‌آید: قراردادهای دولتی، موافقت‌نامه‌های اعطای امتیاز بهره‌برداری، اعتبارنامه‌های فروش، گواهی‌نامه‌های واردات همه و همه موجب پیوند بین اقتصاد داخلی و بین‌المللی می‌شود و توسط دولتمردانی اداره می‌شود که ممکن است حق‌الزحمه مدیریت شخص خود را مطالبه نمایند. سرانجام این که، حکومتی با پایه‌های ضعیف سیاسی در داخل ممکن است به واسطه حمایت قدرت‌های خارجی به صورت غیر مستقیم یعنی کمک‌های مالی یا مستقیم به شکل مداخله نظامی به حیات خود ادامه دهد و در نتیجه بیشتر قادر باشد ملت خود را استثمار کند. اگر چه هم غرب و هم شرق از بعضی رژیم‌های به شدت ناخوشایندی حمایت کرده‌اند، روی هم رفته می‌توان گفت نمونه‌های غربی از نظر مالی فاسدتر بوده‌اند و نمونه‌های شرقی از نظر آزار و اذیت ملت بیرحم‌تر و ظالم‌تر. پیوندهای خارجی دولت‌های جهان سوم در فصل بعدی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

بین انواع گوناگون فساد به چندین شکل تمایز قائل شده‌اند که بیشتر از همه به تفاوت بین فساد ناحیه‌ای\*\*\* یا توزیعی\*\*\*\* از یک سو و فساد بازار یا استخراجی\*\*\*\*\* از سوی دیگر توجه شده است. فساد ناحیه‌ای عموماً در مقیاسی کوچک و محدود است در یک رشته ارزش‌ها و تعهدات موجود جای می‌گیرد و به توزیع مجدد و مبادله منافع در یک جامعه منجر می‌شود به جای آن که منابع آن را بیرون کشد. فساد

\*.The Beautiful Ones Are Not Yet Born.

\*\* . Ayi Kwei Armah.

\*\*\*. Parochial Corruption.

\*\*\*\*. Distributive Corruption.

\*\*\*\*\*. Extractive Corruption.

استخراجی غالباً در مقیاسی وسیع است و بر پایه به کارگیری ماهرانه قدرت و اختیارات دولتی است و شیوه زندگی طبقه ممتاز کارگزاران دولتی و همدستانشان را حفظ می‌کند. اگر چه فساد در سطحی کوچک ممکن است به ارزش‌های بومی نسبت داده شود که بی‌خطر و حتی در حفظ یکپارچگی اجتماعی سودمندند، اهمیت فساد در مقوله دوم نهفته است که می‌توان آن را بی‌پرده و سیله‌ای در دست قدرت‌مندان برای به دست آوردن مال و ثروت دانست. با محکوم کردن کسانی که تسلیم چنین وسوسه‌ای می‌شوند توسط کسانی که شانس چنین استفاده‌ای را نداشته‌اند، نتیجه‌ای به بار نمی‌آید. اما به عنوان یک پدیده اجتماعی اگر آن را بنگریم، تأثیرات مخرب و زیان‌آوری بر اعتماد به مقامات دولتی و به تبع آن بر توانایی آنها در هدایت اقدامی مشترک در راه دستیابی به اهدافی مشترک دارد و منابع و ذخایر کشور را نیز به علت بی‌کفایتی و عدم کارایی یا با انتقال آنها به خارج بر باد می‌دهد. فساد همان اندازه که علت است معلول هم است، و چشمگیرترین نشانه عدم پیوند جامعه و دولت بر سر یک رشته ارزش‌های مشترک است.

### حامیان و وابستگان

قدرت و آسیب‌پذیری دولت و شکاف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بین کسانی که آن را اداره می‌کنند و اکثریت قریب به اتفاق کسانی که تحت اداره آنند، مشکل مبری را در رابطه بین قدرت سیاسی از یک سو و مشارکت و حمایت مردمی از سوی دیگر پیش می‌کشد. دشواری اصلی سیاسی حاکمان جهان سومی گسترش حمایت‌شان به فراتر از نزدیکان و درباریانی است که هدفی شخصی در حفظ و بقای‌شان دارند. این معضلی است که بسیاری در حل آن در می‌مانند و بعضی اصلاً با آن به طور جدی روبه‌رو نمی‌شوند. بقا ممکن است به سادگی به توانایی‌شان در حفظ نیرویی مؤثر و کارا تر از هر نیروی مخالف‌شان بستگی داشته باشد. کودتایی موفقیت‌آمیز که گاهی نیروهای کوچک آن را راه می‌اندازند، غالباً شاهدهی است بر این مدعا که هیچ‌کس خارج از ملازمان و همراهان رهبر نیست که آماده‌باشد دست به اقدامی زنده‌تار رژیم را حفظ نماید. اما اگر حکومتی در صدد جلب حمایت و پشتیبانی باشد، چگونه می‌تواند آن را به دست آورد؟ آن حمایت‌های اولیه که از رهگذر ملی‌گرایی و استقلال‌طلبی ضد استعماری یا پیروزی‌هایی مشابه به دست می‌آید. دوام چندانی ندارند. اختلاف طبقاتی که احزاب اصلی دولت‌های اروپای غربی را حفظ می‌کند به ندرت در جهان سوم در خدمت همین هدف است، نه به این دلیل که چنین اختلافی وجود ندارد - دقیقاً برعکس - بلکه به این دلیل که طبقه حاکم معمولاً چنان تثبیت شده و ریشه‌دار است که صحبت از انسجام و یکپارچگی طبقات بی‌فایده و بی‌معنی است. تنها دولت‌های به نسبت توسعه یافته‌ای چون شیلی است که خطری که طبقه‌های حاکم اقتصادی را تهدید می‌کند موجب می‌شود همه در حمایت از رژیم پینوشه کنار هم قرار گیرند و پیش از آن در حفظ دولت‌های دمکراتیک مسیحی بکوشند. پایه سیاسی ایدئولوژیکی فی‌نفسه عموماً به حمایت طبقه‌ای بسته است که منافعش را آن ایدئولوژی تأمین می‌کند و نیز به ساختار رقابتی حزبی که به واسطه آن ارتباط ایدئولوژی‌های دیگر روشن می‌شود. این امر ناممکن نیست - جامائیکا نمونه‌ای دست‌کم ناقص از این دست است - اما نامعمول است.

راه‌حلی که عموماً در دولت‌های جهان سوم برگزیده می‌شود، نوعی وابسته‌سازی (کلایتالیسم)\* یا رابطه حامی و وابسته است.<sup>۴</sup> وابسته‌سازی در واقع به کارگیری اصول نظام نوین موروثی در روابط بین بالادست و زیر دست است که اساساً رابطه‌ای مبتنی بر معامله و مبادله است. بالادست (یا حامی) امنیت زیر دست (یا

\* Clientelism.

وابسته) را تأمین می‌کند و وابسته به نوبه خود از حامی حمایت و طرفداری می‌نماید. این امنیت و حمایت ممکن است اشکال مختلفی داشته باشد؛ از یک سو محافظت فیزیکی یا قانونی، زمین یا شغل، نوعی کمک به توسعه اقتصادی، حتی وساطت مذهبی؛ از سوی دیگر، کمک نظامی، رأی‌گیری، نیروی کار اقتصادی، اطلاعات. غالب اوقات بعضی از این موارد با هم پیوند خورده و قرارداد با نوعی ضمانت اجرایی اخلاقی تقویت می‌شود که هر طرف را ملزم به حمایت از طرف دیگر می‌کند. این نوع رابطه ویژگی هر جامعه‌ای است که در آن تقسیم‌بندی‌های آشکاری (معمولاً از نظر طبقه) بین بالادست و زیر دست دیده می‌شود، اما در آن نه بالادست‌ها و نه زیر دست‌ها هیچکدام واحد طبقاتی منسجمی را از نظر سیاسی تشکیل نمی‌دهند تا با هم کار کنند؛ بلکه افراد بالادست و زیر دست به امنیت و حمایتی نیاز دارند که اعضای طبقه دیگر فراهم می‌کنند. آشناترین صحنه پیوندهای حامی - وابسته اقتصاد ارضی از نوع عمدتاً «فئودالی» است که در آن اختیار زمین به طبقه زمین‌داری اعطا می‌شود که اعضایش در رقابتی همیشگی با یکدیگر هستند. هر زمین‌داری باید زارعینی را جذب کند تا در زمینش کار کنند و به او هم محصول دهند و هم از نظر سیاسی و نظامی از او حمایت و طرفداری کنند، در عین حال هر زارعی، اگر می‌خواهد زنده بماند. باید مالکی پیدا کند که به او زمین دهد و از حقوق او دفاع نماید. مبادله حاضر ذاتاً نابرابر و مستعد تبدیل شدن به استثمار و بهره‌کشی است، اما با این همه منافع اساسی هر دو طرف را برآورده می‌سازد.

دولت مبتنی بر نظام نوین موروثی - و در واقع دولت امروزی به طور کلی - زمینه پرورش دقیقاً همین نوع رابطه را فراهم می‌کند و به همان ترتیب مظهر نابرابری‌های ذاتی بین کسانی است که دولت را اداره می‌کنند (یا کلی‌تر، کسانی که اگر فرصت پیش آید شرایط لازم را برای انجام این کار دارا هستند) و کسانی که دولت را اداره نمی‌کنند و نیز بین کسانی که در سلسله مراتب دولتی بالاتر و پایین‌تر هستند. کنترل و اداره دولت قدرت تأمین (یا خودداری از تأمین) امنیت و توزیع امتیازات به شکل شغل، کارهای توسعه‌ای و نظایر آن را به همراه دارد؛ و در جایی که دولت هیچ اجباری ندارد تا این امتیازات را مطابق با معیارهای عمومی یا جهانی چون عدالت، کارایی و نیاز عرضه کند، ممکن است بنا بر صلاح دید خود و به منظور جلب حمایت سیاسی تقسیم نماید. بر همین اساس، کسانی که دولت را کنترل می‌کنند عموماً به حمایت سیاسی نیازمندند، مگر این‌که بتوانند به سازمان سیاسی سرکوبگری اطمینان کنند که هم آنقدر وفادار باشد و هم کارآمد که با هر مخالفتی مقابله نماید. در یک وضعیت، به شدت به آن نیاز دارند؛ وقتی نظام انتخاباتی کارآمدی وجود دارد که همه شهروندان بالغ در آن حق رأی دارند و کنترل دولت به جناحی اعطا می‌شود که بیشترین آرا را به خود اختصاص می‌دهد. بنابراین تشکیلات وابسته‌سازی به ویژه در نظام‌های حزبی رقابتی و از این رو غالباً در دوره نزدیک به استقلال دیده می‌شود وقتی که احزاب رقیب تلاش می‌کنند تا کنترل دولت را چنگ آورند؛ همین نوع تشکیلات و نگرش‌های هم‌ارز آن به سیاست معمولاً در دوره بعد از استقلال نیز ادامه می‌یابد.

یکی از شیوه‌های مرسوم این است که: رهبران احزاب در سطح ملی رهبران منطقه‌ای را می‌یابند که از حمایت و پشتیبانی محسوسی در منطقه خود برخوردارند. به رهبر محلی (یا شاید یکی از خویشاوندان یا معاشران نزدیکش) سیمتی را در حزب - مثلاً نامزد حوزه انتخابیه خودش - پیشنهاد می‌کنند. رهبر محلی اساساً به واسطه اقتدار و ارتباطات خویش رأی جمع می‌نماید و آن را به حزب ملی واگذار می‌کند. حزب ملی به نوبه خود - با فرض بر این‌که قدرت را به دست می‌گیرد - مزایا و امتیازاتی را به نماینده محلیش واگذار می‌نماید یا به صورت تخصیص بودجه برای کارهای اقتصادی از مرکز به حوزه انتخابیه نظیر احداث جاده یا

سیستم آب رسانی یا صرفاً به صورت پاداش و باج سبیل یا حمایت دولت مرکزی در کشمکش‌های سیاسی محلی. سیاست محلی غالباً به شدت جناح‌بندی شده است و معمول است که یک روستا، یا رئیس قبیله یا بزرگ قومی و طرفدارانش از یک حزب حمایت کنند، در حالی که رقیبان‌شان از حزبی دیگر اعلام پشتیبانی می‌نمایند. بعد از انتخابات نوبت تسویه حساب فرا می‌رسد. روستای پیروز به سیستم آب‌رسانی خود می‌رسد و رئیس بازنده خلع می‌شود. در جریان این امر، رهبر محلی دلال و واسطه بین جماعت خویش و دولت مرکزی است و مزایا و امتیازات را به هر سمت سوق می‌دهد و (اگر خوش شانس و موفق باشد) سهم خود را از آنان می‌ستاند. حتی زمانی که دوره رقابت انتخاباتی به سرآمده و دولت مرکزی واقعاً نیازی به حمایت انتخاباتی که واسطه فراهم می‌کند، ندارد. ممکن است همچنان موقعیت خویش را به عنوان رئیس سیاسی محلی حفظ کند و همچنان به نوعی در دولت بماند زیرا هنوز «نماینده» منطقه‌ای است که رژیم می‌خواهد پیوندش را با آن نگه دارد. بدین ترتیب ممکن است او عملاً نماینده دولت در آن منطقه باشد، دربار محلی خویش را داشته باشد و مجرای شود برای ملت‌مسانی که خواهان عنایت دولتند. اگر کودتایی نظامی رخ دهد، او از سمت خود خلع می‌شود، ممکن است زندانی شود و به علت فساد و رشوه خواری محکوم گردد؛ در چرخش بخت و اقبال رقبای محلی‌اش به جای او خواهند نشست، برای روستاهای خود امتیازاتی قائل خواهند شد، رئیس و رؤسای خود را منصوب خواهند کرد و دولت جدید را تحسین و تمجید خواهند گفت. اما به فرض انتخابات جدید یا کودتایی علیه کودتای قبلی، حاکم اولیه ممکن است دوباره بر سر جایش نشیند، مگر این‌که در این فاصله در گذشته باشد (یا اعدام شده باشد) یا در سال‌های پیروزی آنقدر از مقام خود سوء استفاده کرده باشد که مردم دیگر از او حمایت نکنند. سیاست‌های هم پایه محلی در دولت‌های جهان سوم باید پیوسته خود را با واقعیات قدرت مرکزی سازگار سازند اما معمولاً در جریان تغییر سیاست در مرکز جان سالم به در می‌برند.

در جوامعی که فاقد هویت‌های محلی نیرومند هستند، وابسته سازی ممکن است شکل‌های متفاوتی به خود بگیرد. در جامائیکا که جامعه‌ای به نسبت یک دست و شهری است، اتحادیه‌های کارگری وابسته به هر یک از جناح‌های عمده سیاسی ممکن است تشکیلاتی اساساً کلاپتالیست دانسته شوند که تشکیل شده‌اند تا حمایت و پشتیبانی از حزب را حفظ کنند و برای طرفداران پروپاقرص حزب شغل دست و پا کنند. در سنگال که واسطه‌های اصلی جز وانجمن اخوت مسلمین هستند، این تشکیلات از نواحی روستایی به شهرها کشیده می‌شود، که در آنجا آنها کمک‌های نقدی را از اعضای‌شان جمع‌آوری کرده و امتیازاتی را که آنها فراهم می‌کنند در محیط‌های شهری به مصرف می‌رسانند. در واقع مهاجرین به شهرها غالباً چنان آسیب‌پذیرند که محافظت از طرف یک حامی برایشان بسیار غنیمت است. اینها به نوبه خود واسطه‌هایی هستند که احزاب سیاسی در صدد جذب آنهاست، کسانی که مثلاً در امریکای لاتین می‌توانند تظاهراتی را در حمایت یا علیه حزب حاکم یا سیاست‌های دولت نظامی به راه اندازند.<sup>۵</sup> در برزیل حکومت نظامی بر سر کار از سال ۱۹۶۴ توانسته است احزاب سیاسی - به ویژه ARENA - را به همین شیوه شکل داده و از آنها استفاده کند و بدین ترتیب دست کم ظاهراً جلوه‌ای مردمی برای خود دست و پا نماید.<sup>۶</sup> مشکلات بسیار بیشتر رژیم‌های نظامی در آرژانتین - که در توسل به زور در سرکوب سیاسی در داخل و ماجراهای نظامی در خارج بازتاب یافته است - تا حدی باید از این واقعیت ناشی شده باشد که این منابع قبلاً به دست جنبش‌های سیاسی غیر نظامی رقیب (و به شکل خود، کلاپتالیست) به ویژه پرونیسم<sup>\*</sup> بسیج شده‌اند.

\*. Peronism.

یکی از نیرومندترین، جذاب‌ترین و در عین حال خطرناک‌ترین شکل‌های وابسته‌سازی بسیج گروه‌های قومی / نژادی است. پیش از این دیدیم که تصنعی بودن دولت استعماری، تغییرات ناموزون اجتماعی و اقتصادی و رقابت احزاب بومی در طول دوره مبارزه استقلال طلبانه برای کسب قدرت همه و همه خود آگاهی قومی / نژادی را تشدید و تقویت می‌کند. از دیدگاهی سیاسی، نژاد و قوم ممکن است وسیله‌ای برای ایجاد عاملی پیوند دهنده در یک شبکه کلاسیک کلاسیک محسوب شود. رهبری حزب متعهد است از منافع نژاد طایفه، کاست یا گروه مذهبی حوزه انتخابیه‌اش دفاع کند؛ بر همین مبنا، رهبر به عنوان نماینده معتبر آن گروه صرف نظر از تفاوت‌های فراوان طبقه، ثروت و در بعضی موارد منافع سیاسی بین آن و پیروانش نوعی مشروعیت به دست می‌آورد. وابسته‌سازی (کلاسیک) که وجودش به جامعه‌ای منظم و سلسله‌مراتبی بسته است که در آن تفاوت‌های طبقاتی بعضاً بسیار شدید است، هم سازوکاری برای حفظ منافع طبقه حاکم است و هم در عین حال به شیوه‌ای نظام‌مند مانع می‌شود که طبقه، منشأ بروز درگیری‌های علنی سیاسی باشد. حتی زمانی که پیوندهای حامی - وابسته با اصول اخلاقی شک برانگیز خود آگاهی قومی / نژادی تقویت نمی‌شود، باز هم نباید به هیچ وجه قدرت‌شان را دست کم گرفت. این پیوندها انعطاف‌پذیری، خاصیت شناوری و تا حدی خرد پذیری برای منافع هر دو، حامی و وابسته، دارند که به آنها امکان می‌دهد تا حتی از شدیدترین تلاش‌ها در سرکوب‌شان جان سالم به در برند - نمونه روشن این مدعا نقش وابسته‌سازی در سازمان سیاسی یغور دولت و حزب شوروی است.<sup>۷</sup> به دلیل همین پیوندهای حامی - وابسته است که شورش‌های انقلابی یا حتی جنبش‌های ثمر بخش انقلابی به نحو حیرت‌انگیزی در جهان سوم نادر است. مادام که مردم نسبت به شرایط اقتصادی و سیاسی آسیب‌پذیر باشند و مادام که شبکه‌های کلاسیک کلاسیک امیدهای معقول و پذیرفتنی دست کم در جهت تسکین آن آسیب‌پذیری می‌دهند، این شبکه‌ها گزینش بسیار کم خطری تری نسبت به خطرات نامعلوم انقلابند. در عین حال، وابسته‌سازی نوعی ساختار سیاسی عرضه می‌کند، سازوکاری برای بازنمایی و مشارکت در سیاست توسط و از طرف افرادی که خارج از طبقه ممتاز مرکز نشین هستند. وابسته‌سازی بسیاری از مزایا و نیز معایب ساختار اقتصادی اندک سالاری (الیگارشی) را - که از بسیاری جهات به آن شباهت دارد - داراست: وقتی بازاری باشد که در آن تولید کنندگان دولتی چیزی برای عرضه به مصرف کنندگان دارند و چیزی که در عوض از آنها می‌خواهند، طبیعی است بازرگانان ناخوانده می‌آیند تا آن بازار را در دست خود گیرند.

این حقیقت که وابسته‌سازی هم برای حامی و هم برای وابسته چیزی برای عرضه دارد، نباید این تصور غلط را پدید آورد که نظامی ذاتاً مطلوب و سودمند است. به دو علت عمده نظامی این چنین نیست. اول این‌که، بر اساس نابرابری بین حامی و وابسته بنا می‌شود و منافی است که از این معامله به هر یک از آنها تعلق می‌گیرد ممکن است در واقع بسیار نابرابر باشد. وابسته تنها تا زمانی سود می‌برد که چیزی برای عرضه داشته باشد که حامی احساس کند باید بهای آن را بپردازد (چیزی که نمی‌تواند با زور بستاند)، که ممکن است چندان هم زیاد نباشد مگر این‌که نظام کارآمد انتخاباتی وجود داشته باشد که امکان گزینش واقعی را به وابسته بدهد. دوم این‌که، ماهیت پارتنریولارستیک\* (توجه بیش از حد به یک حزب) یا مبتنی بر نظام نوین موروثی این مبادله خود به نقاط ضعف عمده‌ای دامن می‌زند. ممکن است موجب تشدید کشمکش‌های قومی / نژادی شود، گرچه از آنجا که هر گروه سهم خود را می‌گیرد قادر است سازگاری نیز ایجاد نماید. موجب می‌شود تخصیص اعتبار و توزیع امتیازات بر اساس معیارهای «جهانی» کارایی و نیاز صورت

\*.Particularistic.

نپذیرد، جاده در مکانی «نادرست» ساخته شود و شخص «نادرستی» شغل به دست آورد. خود شکلی از فساد است و به شیوه‌های دیگری نیز به آن دامن می‌زند: آنچه شخص از دولت طلب می‌کند نه یک نیاز عمومی بلکه ارضا منافع شخصی و خصوصی است. به مصرف خدمات دولتی گرایش دارد اما هیچ کاری در جهت تأمین منابع تولیدشان صورت نمی‌دهد: مناسب شکلی از دولت است که در آن دولت خود به منابع سرمایه و بودجه -خواه کمک‌های مالی خارجی خواه حق امتیاز شرکت‌های چند ملیتی - وابسته است تا به واسطه آن عملاً «حمایت» بخرد. در اکثر موارد، راهی عرضه نمی‌کند که دولت بتواند کارایی و پاسخگو بودن خود را -که برای مشروع جلوه دادن اختیارات عظیم دولت امروزی ضروری هستند- گسترش دهد.

وابسته سازی شکلی از سازمان سیاسی است که ویژگی چندین نظام متفاوت است که از آن میان دولت در حال توسعه یکی از مهم‌ترین‌هاست. وابسته سازی در نهایت به آسیب پذیری وابسته بستگی دارد و ممکن است موجب پیدایش اشکال دیگر سازمانی شود: یا به واسطه کاهش آن آسیب پذیری که خدمات حامی دیگر مورد نیاز نباشد یا به واسطه افزایش آن که در آن صورت دیگر هیچ امیدی به مؤثر بودنشان نیست. در صورت نخست که در بسیاری از بررسی‌های اروپایی و غیر اروپایی شرح داده شده<sup>۸</sup>، جریان توسعه اقتصادی آسیب پذیری را کاهش می‌دهد و معقول آن است که وابسته برای رسیدن به اهدافش از سایر سازوکارهای - بعضاً کارآمدتر - سود جوید.

در صورت دوم، سقوط تدریجی در بدبختی و ناامیدی که هیچ ساز و کار دیگری امید تسکینی ایجاد نمی‌کند، ممکن است وابسته را وا دارد تا به هر قیمتی به مسیری جدید و انقلابی قدم نهد که بر پایه ارزش‌های جهانی و همگانی نیز باشد نه ارزش‌های خاص و پارتیکولارستیک. بیشتر مردم جهان سوم هنوز در بینابین این دو حد افراطی و تفریطی می‌زیند.

## یادداشت‌ها

۱- برای مثال نگاه کنید به:

F. Riggs, *Administration in Developing Countries: The Theory of Prismatic Society* (Houghton Mifflin, 1964).

2- See J.F. Medard, 'The Underdeveloped State in Tropical Africa: Political Clientelism or Neo- Patrimonialism?' in C. Clapham (ed.), *Private Patronage and Public Power: Political Clientelism in the Modern State* (Pinter, 1982).

3- See World Bank, *World Development Report 1981*, Oxford University Press, 1981, Table 25.

4- See C. Clapham, 'Clientelism and the State,' in Clapham, *Private Patronage and Power*.

۵- برای مثال نگاه کنید به مقالات S.W. Schmidt et. al. (eds), *Friends, Followers and Factions*, Chalmers, Cornelius, Foltz (University of California Press, 1977).

6-P. Cammack, 'Clientelism and Military Government in Brazil,' in Clapham, *Private Patronage and Public Power*.

7- R.H. Baker, 'Clientelism in the Post- Revolutionary State: The Soviet Union,' in Clapham, *ibid*.

۸- نگاه کنید به مقالات Schmidt et al. *Friends, Followers and Factions*. در Cornelius, Silvermon